اقتصاد فوتبال ایران از هیچ قاعده اقتصادی پیروی نمی‌کند

زندگی به سبک بچه پولدارها در روزگار دلار ۲۷ هزار تومانی

علی مغانی
Ali Moghani

حکایت این روزهای اقتصاد فوتبال ایران، مصداق همان ضرب‌المثل قدیمی است؛ «آب که از سر گذشت، چه یک وجب، چه صد وجب». آب از سر فوتبال ایران مدت‌هاست که گذشته. سال‌هاست که درآمدها هیچ تناسبی با هزینه‌ها نداشته. قاعده مرسوم هماهنگی بین «خرج و دخل» برقرار نبوده و حالا به لطف مدیران جاه‌طلبی که محبوبیت (ولو موقتی) نزد هوادار را از هر چیز دیگری بیشتر دوست دارند، هزینه باشگاهداری در ایران روز به روز افزایش می‌یابد، بی‌آنکه اتفاق مهمی در بخش درآمدزایی باشگاه‌ها افتاده باشد.

روش‌های مرسوم درآمدزایی در فوتبال، در الگوی لیگ ایران تغییر خاصی نداشته؛ همچنان سرنوشت حق پخش تلویزیونی نامشخص است. همانطور که کسی به درستی نمی‌داند عواید باشگاه‌ها از تبلیغات محیطی دقیقاً چقدر است و تا چه اندازه می‌توان روی آن حساب کرد. حامیان مالی قدرتمندتری نسبت به آنچه قبلاً در فوتبال فعالیت می‌کرده‌اند، پا به این عرصه نگذاشته‌اند و تنها پدیده تازه‌ای در این بخش داریم که از آنها به عنوان «کارگزار» یاد می‌شود. شرکت‌هایی که بعد از کم رونق شدن سامانه‌های هواداری، با همان منطق اقتصادی یعنی «درآمدزایی از هوادار» اما به شکل تازه‌ای وارد عمل شده‌اند و به جای آنکه به طور مستقیم از پیامک‌های تلفن همراه درآمدزایی کنند، فعالیت هواداران در شبکه‌های اجتماعی را به عنوان نقطه هدف نشانه رفته‌اند. کارگزاران در واقع بیش از آنکه «اسپانسر» باشند، «شریک تجاری» باشگاه محسوب می‌شوند و قضاوت درباره میزان کارآمدی آنها هنوز بسیار زود است. حتی اگر با خوشبینی تصور کنیم، اهداف درآمدزایی وسوسه‌انگیز کارگزاران به طور کامل محقق می‌شود، باز هم کفه ترازوی «خرج و دخل» به سمت دخل سنگینی نمی‌کند.

مشکل اصلی آنجاست که اکثریت مدیران فوتبالی اساساً اعتقادی به «استراتژی» ندارند و به جای اینکه سراغ بودجه‌های انقباضی بروند، روز به روز هزینه‌ها را منبسط‌تر می‌کنند. در فوتبالی که مخارج از درآمدها سبقت گرفته، قاعده ابتدایی آن است که «صرفه‌جویی» به عنوان هدف اصلی باشگاه‌ها مورد توجه قرار بگیرد اما مدیران عاشق محبوبیت، بی‌هراس از هر اتفاق ناخوشایندی نظیر ورشکستگی، فقط خرج می‌کنند و هزینه می‌تراشند. آنها به سادگی و در دورانی که پنجره‌های نقل و انتقالاتی باشگاه به خاطر بی‌پولی بسته شده، با درخواست‌های چند برابری و باورنکردنی بازیکنان به سادگی موافقت می‌کنند و به سرعت آماده ثبت عکس یادگاری می‌شوند. تصاویری که در شبکه‌های اجتماعی «وایرال» می‌شود و هر کدام از آنها، محبوبیت بیشتری برای مدیران به همراه می‌آورد.

شگفت‌انگیز است که در روزگار دلار ۲۶ هزار تومانی، فوتبال جزو معدود عرصه‌هایی است که افزایش هزینه‌ها هیچ تأثیری در رفتار بیرونی آن نگذاشته. به دور و بر خودتان نگاه کنید. «صرفه‌جویی» از همیشه در زندگی ما پررنگ‌تر شده. به صرفه‌تر خرید می‌کنیم، کمتر تفریح می‌کنیم، بیشتر از همیشه تعمیر می‌کنیم، از آنچه داریم بهتر مراقبت می‌کنیم اما هیچ‌کدام از اینها در سطح اول فوتبال ایران دیده نمی‌شود. همچنان مرام «بچه پولداری» در میان مدیران موج می‌زند.

بدحسابی و شکایت‌های خارجی به مرحله‌ای رسیده که بعضی از اهالی فوتبال از مصوبه ناکارآمد «ممنوعیت جذب بازیکن و مربی خارجی» استقبال می‌کنند. ولی این قانون هم تأثیری در بدهی‌های انباشته باشگاه‌ها نخواهد گذاشت. چرا که قیمت داخلی‌ها آنقدر سرسام‌آور شده که حذف بازیکنان خارجی، تأثیر مثبتی در هزینه نهایی باشگاه‌ها ندارد.

کلیت فوتبال ایران هنوز متوجه تغییر نشده. هنوز درک نکرده که شرایط متفاوتی بر اقتصاد فوتبال حاکم شده و همچنان مشغول خوشگذرانی است. این خوشگذرانی یقیناً دیرپا نخواهد بود. با ادامه این روند و در شرایطی که گشایش روش‌های مرسوم درآمدزایی نظیر حق پخش و تبلیغات محیطی، عملاً مطالبه اصلی مدیران باشگاه‌ها نیست، دور نیست روزی که فوتبال ایران از نزدیک با واقعیت تلخ ورشکستگی روبه‌رو شود.

مرثیه‌خوان لال و جنازه کبود

حمید سلیمی
Hamid Salimi

فروپاشی یک سیستم مدیریتی، از لحظه‌ای شروع می‌شود که به اولین مشکلات خود بی‌اعتنا می‌ماند و مجوز می‌دهد تا رخنه‌های کوچک شکل گرفته در دل سد بزرگ قانون‌مداری و مهارت‌های مدیریتی به تدریج و به شکلی فرسایشی بدل به بحرانی بزرگ، تمام‌نشدنی و هولناک شود. این رویکرد سال‌های اخیر مدیریتی در کشور ما بوده، در بسیاری از نهادهای مهم و از جمله، در ورزش و مشخصاً فوتبال.

قهقرای هولناکی که فوتبال ما را به اعماق دره‌ای تاریک و مهیب کشانیده، یک باره رخ نداده است. این وضع نتیجه روندی است که سال‌هاست در پرطرفدارترین و بی‌دستاوردترین ورزش کشور ما جاری است. از روزی که کفاشیان خندان فکر کرد مدیریت با لبخند و لطیفه گفتن قابل انجام است، تا روزهای تاریک تاج که به هیچ کس پاسخگو نبود، تا امروز که به نقطه صفر رسیده‌ایم: فدراسیون رئیس ندارد و خطر تعلیق بیخ گوش ماست. در زیرمجموعه‌ها هم اوضاع همین است: تیم‌های پرطرفدار فوتبال ایران عموماً از مشکلات بزرگ و جدی مدیریتی رنج می‌برند. نگاهی ساده به وضعیت پرسپولیس و استقلال نشان می‌دهد چه بلایی سر این ورزش آمده است.

رنج‌آور است که مدیریت همچنان کلمه‌ای غریب و نامأنوس است. هنوز در بحث‌های کارشناسی هم از این صحبت می‌شود که یک بازیکن بزرگ اسبق -مثلاً علی دایی - بیاید فدراسیونی شود و همه چیز را درست کند. هیچ کس به اصلاح سیستم مدیریتی ورزش این کشور فکر نمی‌کند و پاسخی برای این سؤال وجود ندارد که این همه هزینه که برای فوتبال از جیب خالی مردم می‌رود، چرا دستاوردی جز رنج مکرر ندارد؟

چند سال است قهرمان آسیا نشده‌ایم؟ چند سال است به المپیک نرفته‌ایم؟ و این تازه بخشی از کوه یخ بزرگ مشکلات است که بیرون از آب آمده، وگرنه که تخریب سازمان یافته منابع مالی فدراسیون و باشگاه‌ها در چند دهه اخیر طوری پوست و استخوان ورزش را به هم گره زده که برای یافتن نشانه‌های حیات باید به ساده‌ترین علائم حیاتی دل خوش کنیم.

روزی روزگاری محسن صفایی رئیس فدراسیون فوتبال بود، فکرهایی بلند برای حرفه‌ای شدن فوتبال ایرانی داشت و تیم مدیریتی شایسته و نامداری را گرد هم آورد تا پیش برویم. حالا چند سال بعد به جایی رسیده‌ایم که می‌بینید، کشتی به گل که نه، به لجن نشسته‌ای که هر روز دزدهایی از ساحل می‌آیند تا تخته پاره‌هایش را بدزدند و در بازار مکاره لایک و کامنت به خلق‌الله بفروشند. به مجمع‌الجزایر جهل و طمع و خیانت خوش آمدید، اینجا فوتبال ایران است.

داوری

امیر اربابی

فوتبال کاتالیزوری برای سیاست‌مداران

بازیگران سیاست در لباس ورزش

فوتبال با سیاست ممزوج شده و این حقیقتی غیرقابل انکار است. اهالی دنیای سیاست همه چیز را برای رسیدن به اهدافشان به کار می‌گیرند به ویژه فوتبال که به جرأت می‌توان گفت در حال حاضر بیشترین تأثیرگذاری را در بین مخاطبان دارد و این رشته ورزشی جزو پرطرفدارترین تفریحات مردم دنیا محسوب می‌شود اما این دخالت سیاست در فوتبال مثبت است یا منفی؟ ناگفته نماند که فوتبال نیز در مقاطع گوناگون از این رابطه به وجود آمده سود برده اما معمولاً این منفعت به اندازه‌ای نبوده که انتظارات را برآورده کند. از جمله منافعی که فوتبال از دنیای سیاست برده، گسترش ابعاد ورزشی و اقتصادی فوتبال از طریق نفوذ سیاسیون و تصویب قوانینی است که گاه به نفع فوتبال بوده است.

گاهی فوتبال باعث پیوند روابط ۲ کشور هم می‌شود و همانند یک دیپلماسی قوی که برای میانجیگری بین ۲ دولت متخاصم به کار می‌رود. نمونه بسیاری در این زمینه وجود دارد که شاید معروف‌ترین آنها دیدارهای دوستانه یا رسمی بین آلمان شرقی و غربی سابق یا ایالات متحده و کوبا بود که باعث می‌شد برای مدت کوتاهی، این کشورها به جای جنگ، صلح را به هر چیز دیگری ترجیح دهند. زمانی هم وجود دارد که یک کشور برای دیکته کردن قدرت یا شکستن انحصار قدرت‌طلبی حکومت دیگر از ابزار فوتبال استفاده می‌کند؛ مانند دیدار تاریخی بین ایران و آمریکا در جام جهانی ۱۹۹۸ که شکست دادن آمریکایی‌ها در آن زمان کمتر از برد سیاسی و نظامی برای ایرانیان نبود. همین چند وقت پیش بود که سایت کنفدراسیون فوتبال آسیا از بازی ایران و آمریکا در جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه به عنوان سیاسی‌ترین بازی تاریخ یاد کرد.

حتی دیده می‌شود بعضی از مقامات بلندپایه کشورهای مطرح جهان اول به بهانه فوتبال، دوستی یا حمایت از یک تیم به ورزشگاه یا محل تمرین تیم‌های مورد علاقه‌شان می‌روند و نه تنها برای خودشان محبوبیت دست و پا می‌کنند بلکه موجب می‌شوند تا با استفاده از این شهرت و اقبال عمومی فوتبال به هدفشان نزدیک‌تر شوند. البته گاهی این سیاست نتیجه عکس می‌دهد و با جابه‌جایی برد و باخت، وجهه سیاستمدار مخدوش می‌شود. در برخی از مسابقات شاهد این هستیم که بازیکنی با بالا زدن پیراهنش شعار یا تصویری را نمایش می‌دهد که پیروی از مکتب سیاسی یا اعتقادی را نشان می‌دهد و تمام این جریانات موجب می‌شود تا هواداران بیشتر از این رشته محبوب دلسرد شوند.

آیا می‌توان یک بازی فوتبال را تنها و صرفاً با اتفاقات داخل زمین خواند و آن را بدون سیاست و وضعیتی که در آن فوتبال «اجرا» می‌شود، دید؟ آیا می‌توان خاطره فوتبال را صرفاً به گل زدن یا نزدن گره زد؟ به طور مثال در فینال جام جهانی ۱۹۳۸ که میان ایتالیا و مجارستان در فرانسه برگزار شد، ال لوچو دیکتاتور دیوانه ایتالیایی‌ها پیش از شروع این بازی طی تلگرافی به بازیکنان این تیم در سه کلمه اعلام کرد یا ببرید یا بمیرید و همین عامل موجب شد تا بازیکنان ایتالیا نه تنها این دیدار را جدی بگیرند، بلکه در یک بازی دیدنی و جذاب موفق شدند مجارستان را با نتیجه ۴ بر ۲ شکست دهند و از مرگ حتمی رهایی یابند.

جنگ جهانی دوم که با شکست آلمان نازی و همپیمانانش همراه بود، ۲ دوره جام جهانی را به وقفه انداخت و همین امر سبب شد تا هموطنان هیتلر از حضور در جام جهانی ۱۹۵۰ محروم شوند. همچنین در جام جهانی ۱۹۵۴ در سوئیس با وجودی که پنجمین دوره جام جهانی با حضور ۱۶ کشور در حال برگزاری بود، هواپیماهای ایالات متحده در گواتمالا به طور وحشیانه نه تنها مردم بی‌گناه گواتمالا را قتل‌عام کردند بلکه نابودی رئیس‌جمهور این کشور را هم نظاره‌گر بودند.

فوتبال را باید با جزئیاتش دید. تماشاگران، بازیکنان، مربیان و مردم، چرا که آنها مجنون و عاشق تیمشان هستند و گاهی اوقات وقتی تیم‌شان شکست می‌خورد، دست به کارهایی عجیب و غریب می‌زنند. به طور مثال در سال ۱۹۳۷ هنگامی که ژنرال فرانکو با متحدان همیشگی خودش مانند هیتلر و موسولینی در حال بمباران سرزمین مادرش‌اش بود، یک تیم باسکی در راه سفر به اسپانیا و بارسلونا در آمریکا و مکزیک به میدان رفت. حکومت باسک آنها را فرستاده بود تا آرمان آنها، سیاست‌شان را تبلیغ کند؛ بارسلونا با همین آرمان از آب‌ها گذشته بود؛ از مرزها. گرچه رئیس حکومت بارسلون با گلوله فرانکو از پا درآمد اما تصمیم بر سر رئالی یا بارسایی‌بودن را همچنان به‌عنوان تصمیمی سیاسی تا امروز حفظ کرده است. شاید اعطای میزبانی جام جهانی ۲۰۲۲ به کشوری که تنها ۶۰۰ هزار نفر جمعیت دارد، عجیب و غریب به نظر برسد ولی با بررسی و تأمل بیشتر می‌توان به این نتیجه رسید که دست‌های پشت پرده نیکولای سارکوزی رئیس‌جمهور وقت فرانسه و میشل پلاتینی رئیس وقت یوفا موجب شد تا اعضای کنگره فیفا از انتخاب آمریکا به عنوان میزبان جام جهانی ۲۰۲۲ خودداری کنند و کشوری که حتی یک بار هم طعم صعود به جام جهانی را نچشیده، به عنوان میزبان بزرگ‌ترین رویداد فوتبالی جهان برگزینند. تصمیم عجیبی که سبب شد تا بیشتر مقامات ارشد فیفا در آن سال به فساد مالی متهم شوند. با وجود اینکه مدت‌هاست که از انتخاب قطر به عنوان میزبان جام جهانی می‌گذرد اما همچنان انتقادها و البته اتهام‌هایی به مسئولان وقت فیفا برای دادن میزبانی به این کشور کوچک حوزه خلیج فارس وارد می‌شود. ماجرایی که به اندازه‌ای ادامه یافت و جنجالی شد تا بالاخره سپ بلاتر سوئیسی اعتراف و به طور واضح اعلام کند که این میشل پلاتینی بود که پروژه میزبانی جام جهانی ۲۰۲۲ به قطر را طراحی کرد. برآیند این اتفاقات نشان می‌دهد که فوتبال یک رشته‌ای سیاسی است حتی اگر نخواهیم آن را بپذیریم!